

تصحیح و پوزش: در شماره پیشین دریچه (شماره ۲۹)، داستان «پروین دخت» از غزل دادور و نقد آن با عنوان «قصه یا داستان؟/ نگاهی به قصه پروین دخت» از محمدرحیم اخوت بود؛ که هردو زیر عنوان دوم چاپ شده است. از خانم غزل دادور که نامشان از قلم افتاده و از خوانندگان پوزش می‌خواهیم. دریچه

## روایتی جذاب از ماجرای عجیب نگاهی به داستان «عروسی دایی»

محمدرحیم اخوت

از همه بهتر کار می‌کند [...] زنیّت دارد، نجیب است» و خدمتگار محبوب خانم جان است؛ یکی هم «خاله‌نسا» که بیشتر دایه است تا خدمتگار. این زن محبوب «آقاجان» است و منفور «خانم‌جان». «خانم‌جان» چشم ندارد «خاله‌نسا» را ببیند؛ و آخرش هم او را در همان عروسی دایی کوروش، به کمک «زنِ عمو تقی» خفه می‌کنند.

لحن روایت آمیزه‌ی است از زبان کودک و بزرگ‌سال. یا به عبارت دیگر: منظر و زبان راوی کودکی که گاهی کلمه‌های قلمبه‌سلمبه‌ی به‌زبانش می‌آید که به سن و سالش نمی‌خورد. مثل: «عمود»، «عمق»، «خدمه»، «نقشه‌ام گرفت»، «مبهم»، «سیمان کج و معوج» و «نمی‌توانستم چشم از دیدن آن صحنه بردارم».

این دوگانگی در هر روایت دیگری می‌بود پایه‌های داستان را سست می‌کرد. اما وقتی قرار باشد «خاطره‌ای [...] روشن و پر از جزئیات» از منظر یک کودک اکنون «بزرگ‌سال» روایت شود، این دوگانگی می‌تواند موجه باشد. بخصوص که نویسنده در همان بند اول داستان گفته است که «گاهی بچه‌هایی که آدم بزرگ شده‌اند» خاطره‌هایی را نقل می‌کنند که «آدم باور می‌کند» که آنچه «در بچگی دیده‌اند باید همین‌طورها بوده باشد. اصفهان

پنج‌شنبه ۲۴ / مرداد / ۱۳۹۲

نویسنده در همان بند اول داستان خواننده را خلع سلاح می‌کند: یعنی این‌که اگر در روایت و «یادآوری بعضی از خاطره‌ها» و رویدادهای داستان عیب و ایرادی دیدیم، یا مثلاً برخی رویدادها با عقل سلیم جور در نمی‌آید، باید بدانیم «چشم‌های بچه‌ها، دنیا را مثل آدم بزرگ‌ها نمی‌بیند». به این ترتیب «خاطره‌ای [...] روشن و پر از جزئیات» همراه با «تخیلی کودکانه از یک واقعت» دست‌به‌هم داده و با روایت یکی از این «آدم بزرگ‌ها» که خاطره‌ی از بچگی‌اش را روایت می‌کند، داستانی خواندنی و به اندازه‌ی کافی باورپذیر را شکل داده است. مهم این است که تمام عناصر داستان سر جای خودش است، و مهم‌تر از همه این‌که روایت با زبان و منظر مناسب، یعنی آمیزه‌ی از نظرگاه کودک پنج‌ساله و زبان راوی اکنون بزرگ‌سال، روایت می‌شود. روایتی جذاب از «خاطره‌ای چنان روشن و پر از جزئیات» که جای هیچ شک و تردیدی برای خواننده باقی نمی‌گذارد؛ و اگر ابهامی هم هست برای این است که «چشم‌های بچه‌ها، دنیا را مثل آدم بزرگ‌ها نمی‌بیند».

در میان خدمه‌ی بی‌که به خانه‌ی «خانم‌جان و آقاجان» می‌آیند و «خانه را برای عروسی تنها پسرشان»، یعنی همان «دایی کوروش» آماده می‌کنند، زن‌هایی هستند که شخصیت‌های اصلی قصه‌اند: یکی «زنِ عمو تقی» که «قیافه‌ی زمخت و زشتی» دارد، «انگار مردی [...] که روسری سرش کرده باشند؛ یکی هم «مش‌گوهر» که

